

معمای هابرماس

لاسه توماسن

ترجمه محمد رضا غلامی

(عضو هیئت علمی دانشگاه گیلان)

www.ketab.ir

سرشناسه:

توماسن، لاسه

Thomassen, Lasse

عنوان و نام پدیدآور:

معمای هابرماس / لاسه توماس؛ ترجمه محمد رضا...

مشخصات نشر:

تهران، انتشارات دنیای اقتصاد، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری:

۲۳۲ ص.

شابک:

۹۷۸-۶۰۰-۸۰۰۴-۵۲-۳

وضعیت فهرست نویسی:

فیبا

یادداشت:

Habermas: a guide for the perplexed

یادداشت:

کتابنامه: ص. ۲۲۷.

موضوع:

هابرماس، یورگن، ۱۹۲۹-م.

موضوع:

Habermas, Jorgen

موضوع:

نظریه انتقادی

موضوع:

علوم اجتماعی

شناسه افزوده:

غلامی، محمدرضا، ۱۳۵۶- مترجم.

رده‌بندی کنگره:

۱۳۹۵ ت ۹۱۶۳ / هـ B۳۲۵۸

رده‌بندی دیویی:

۱۹۳

شماره کتاب‌شناسی ملی:

۴۱۳۷۸۴۵

رساله‌های ریاضی

انتشارات دنیای اقتصاد

پلاک ۱۰۸ / طبقه سوم شمالی / تلفن: ۴۲۷۱۰۴۴۱

تهران / خیابان قائم مقام قزاقانی / ضلع شمال غربی میدان شجاع / پلاک ۱۰۸ / طبقه سوم شمالی / تلفن: ۴۲۷۱۰۴۴۱



انتشارات دنیای اقتصاد

معمای هابر ماس

لاسه توماسن

محمدرضا غلامی (عضو هیئت علمی دانشگاه گوان)

مریم عبدالملکی

حسن کریمزاده

انوشه صادقی آزاد

کارگاه گرافیک هیچ

مریم فتاحی

علی سجودی

۹۷۸-۶۰۰-۸۰۰۴-۵۲-۳

۱۱۰۰ نسخه

اول ۱۳۹۵

نقره آبی

شاد رنگ

تمام حقوق چاپ و نشر، محفوظ و متعلق به ناشر است

ناشر:

نویسنده:

مترجم:

ویراستار:

مدیر هنری:

مدیر تولید فنی:

آماده‌سازی جلد:

صفحه آرا:

ناظر فنی:

شابک:

شمارگان:

نوبت چاپ:

لیتوگرافی:

چاپ و صحافی:

©

۷	مقدمه
۲۵	فصل اول/ به سوی نظریه انتقادی جامعه
۴۹	فصل دوم/ حوزه عمومی
۸۱	فصل سوم/ کنش و خرد ارتباطی
۱۱۵	فصل چهارم/ اخلاق گفتمان
۱۵۱	فصل پنجم/ دموکراسی مشورتی
۱۸۵	فصل ششم/ منظومه سیاسی نوین
۲۱۹	یادداشت‌ها
۲۲۳	کتاب‌شناسی
۲۲۷	منابع

خواندن بارز و بی‌کن هابرماس مشکل است و دانشجویان غالباً این مباحث را خوب درک نمی‌کنند. برای این مسئله سه دلیل وجود دارد: هابرماس فیلسوفی است که در بهترین سنت آلمانی تعلیم دیده و در نگارش، از این سنت فلسفی آگاه است و از مخاصم‌ها نیز انتظار دارد که از سنت مذکور آگاه باشند. علاوه بر فلسفه، هابرماس از جامعه‌شناسی، نظریه سیاسی، روان‌شناسی و سایر رشته‌ها نیز سررشته دارد. واژگان و موضوعات این رشته‌ها در آثار هابرماس وارد شده و خواندن آنها را دشوارتر ساخته است.

همچنین خواندن آثار هابرماس دشوار است چون وی در قالب سبکی انتزاعی و مفهومی می‌نویسد؛ سبکی که می‌توان آن را فلسفی نیز نامید. در کنار دلایل گوناگونی که می‌توان برای این دشواری برشمرد، درگیران هابرماس با نوعی نظریه‌پردازی کلان به این موضوع دامن می‌زنند. او از استدلال‌های انتزاعی و مفهومی استفاده می‌کند و نظریاتش به جای اینکه درباره فلان پدیده اجتماعی باشد، به جامعه، زبان، قانون و دموکراسی می‌پردازد.

نهایتاً اینکه، دشواری آثار هابرماس به زبان نوشتاری وی برمی‌گردد. او با جملات طولانی و مملو از مفاهیم نظری می‌نویسد، بنابراین سبکش به گونه‌ای است که درک آثارش را در اولین دور خواندن دشوار می‌سازد. با این حال، سبکی نظام‌مند دارد و معمولاً کتاب‌هایش به خوبی از زبان آلمانی

ترجمه شده‌اند. این مسئله به‌ویژه در آثار جدیدتر وی مصداق پیدا می‌کند.

معنادار ساختن آثار هابرماس

برای ترسیم دشواری‌های موجود در خواندن و درک آثار هابرماس، جمله‌ای را از کتاب *میان واقعیات و هنجارها* (1996a, xlii)، از مهم‌ترین آثار وی در حوزه فلسفه سیاسی، نقل قول می‌کنیم:

در تحلیل نهایی، اگر سوزده‌های قانونی شخصی نتوانند خودمختاری سیاسی خودشان را به دست آورند و منافع و معیارهای توجیه‌شده خود را وضوح بخشند، نمی‌توانند از آزادی‌های برابر فردی برخوردار شوند. این سوزده‌ها باید خودشان در مورد جنبه‌هایی به توافق برسند که در قالب آنها با اراد برابر، برخوردی برابر صورت می‌گیرد و با افراد نابرابر، نابرابر برخورد می‌شود.

اگر چه متن فوق از نظر ادبیاتی جدا شده است، اما کسانی که برای دور اول یا حتی دور دوم جملات از این دست را می‌خوانند، سردرگم می‌شوند. این نقل قول از مقدمه کتاب *میان واقعیات و هنجارها* آمده است، و هابرماس می‌کوشد تا در تحلیل نهایی دیدگاه اصلی کتاب را توضیح دهد. این کتاب درباره قانون و دموکراسی است و علی‌الخصوص به این موضوع می‌پردازد که چه عاملی به قانون مشروعیت می‌بخشد. عبارت دیگر، دغدغه کتاب این سوال است که پیروی از قانون برای خود قانون است یا به سبب ترس از تلافی ناشی از قانون‌شکنی؟ این کتاب و این نقل قول، مباحث طولانی مدت برابری و آزادی در فلسفه و نظریه قانونی و سیاسی اشاره می‌کند: چه زمانی می‌توان گفت که شهروندان آزادند و با برابری از این آزادی لذت می‌برند؟ آزاد بودن به چه معناست؟ و سوالاتی از این دست. این سوالات را فیلسوفانی نظیر ژان ژاک روسو و ایمانوئل کانت مطرح کردند و راه آنان را

در این پرسشگری، امروزه لیبرال‌ها و جمهوری خواهان ادامه می‌دهند. اگر ما از این پیشینه آگاه باشیم، این نقل قول را به مراتب بهتر می‌توانیم درک کنیم. این نقل قول همچنین سبک نگارش انتزاعی هابرماس را نشان می‌دهد. وی از مفاهیمی نظیر «سوژه قانونی» و «خودمختاری سیاسی» استفاده می‌کند. فقط وقتی این مفاهیم برای ما روشن خواهند شد که پیشتر با واژگان نظریه سیاسی و قانونی آشنا باشیم. ماهیت انتزاعی نوشته‌های هابرماس، همانند این نقل قول، می‌تواند در هدف هابرماس برای توسعه نظریه‌ای عام درباره قانون و دموکراسی ریشه داشته باشد. استفاده هابرماس از جملات طولانی و پیچیده ریشه در مفاهیم فلسفی، در این نقل قول نیز مشهود است.

هرگونه توضیح و تبیین آثار هابرماس به افزوده شدن یا کاستن از معنایی می‌انجامد. که خود وی در نظر دارد. این امر درباره این کتاب نیز مصداق پیدا می‌کند. هر روضی و تبیینی تا حدودی به ترجمه کردن می‌ماند: در این کتاب می‌کوشم تا زبان هابرماس را به زبانی قابل فهم‌تر برگردانم. لاجرم در این راه برخی چیزها فدا خواهند شد، اما امیدوارم که این موضوع، مقوله فهم را تحت الشعاع قرار ندهد.

مثلاً ترجمه نقل قول مذکور از کتاب میان واقعیات و هنجارها چنین خواهد شد: مهم‌ترین بخش از نظریه قانون و دموکراسی هابرماس این است که آزادی دو وجه دارد: آزادی از دخالت دیگران که آزادی منفی نیز نامیده می‌شود) و غالباً در حقوقی نظیر آزادی بیان و مطابقت آن نمود پیدا می‌کند. به‌طور عام‌تر، قانون چیزی است که منزلت یک شهر را و به‌طور فوق مرتبط با آن را به من اعطا می‌کند. اما برای آزاد بودن، نخست باید بتوانم خودم را، نه تابع قانون، که مولف آن در نظر بگیرم (همان چیزی که هابرماس در کتاب مذکور آن را خودمختاری سیاسی می‌نامد). خودمختاری ایده بنیادین این بحس است؛ به معنی خودقانون‌گذاری^۱. ما باید قوانین خاص خودمان را داشته باشیم، نه قوانینی که از جانب حاکمان بر ما تحمیل شده باشند. اگر ما خودمختار باشیم، قوانین ما نیز مشروع خواهند بود. بر طبق قانون عمل خواهیم کرد چون

خودمان قانون را تدوین و تصویب کرده‌ایم، بنابراین برای آن احترام قائلیم. در قالب قانون است که تصمیم گرفته می‌شود چطور با شهروندان متفاوت برخورد شود: گاهی برابر (در اعطای حقوق مساوی به آنها) و گاهی نابرابر (اعطای حقوق متفاوت). مثلاً قانون ترک والدین ممکن است تفاوت‌های میان زنان/مادران و مردان/پدران را بازتاب دهد. بر پایه ارزش بنیادین خودمختاری، این خود شهروندانند که باید در مورد این تفاوت‌ها تصمیم بگیرند. اگر خود شهروندان قانون خاص خودشان را وضع کنند، می‌توان گفت که آزادند.

این کتاب می‌کوشد تا آثار هابرماس را معنا کند. من نیز تلاش می‌کنم تا سواری‌های موجود در خواندن و فهم آثار هابرماس را با یک ترجمه قابل فهم تر، به نیز توضیح نظام‌مند نکات اصلی موجود در آثار او مرتفع کنم. هرچند که برخی از انتقادات وارده بر هابرماس را ذکر می‌کنم، اما هدف این کتاب یافتن تناقضات و اشتباهات موجود در آثار هابرماس نیست، بلکه این مقدمه به نوعی به آسان‌تر شدن هم‌دلانه آثار وی می‌پردازد.

به منظور بهتر شدن کار نوشتن‌های هابرماس، این آثار را در تقابل با بسترهای پیشین‌شان قرار می‌دهم، یعنی در تقابل با مباحث فلسفی و بسترهای سیاسی‌ای که هابرماس با آنها سر و کار داشته است. همچنین برخی از مفاهیم و عبارات کلیدی هابرماس را به‌دقت توضیح می‌دهم. به منظور روشن ساختن نکات نظری‌تر، از مداخلات^۱ سیاسی وی استفاده می‌کنم. مثلاً در فصل پنجم که به نظریه هابرماس در مورد قانون و دموکراسی می‌پردازد، از نوشته‌هایش در مورد نافرمانی مدنی^۲ در آلمان دهه ۱۹۸۰ استفاده می‌کنم تا تکراری دربارۀ مشروعیت قانون را توضیح دهم. نهایتاً بخش‌های مختلف آثار هابرماس را به یکدیگر مرتبط می‌سازم و آنها را با دیدگاه سایر متفکران مقیسه می‌کنم تا از دل این شباهت‌ها و تفاوت‌ها موضع خود وی را روشن کنم.

خوانندگان پیگیر آثار هابرماس، در سراسر این کتاب و خصوصاً در بخش‌های موسوم به «برای مطالعه بیشتر» در انتهای هر فصل و نیز در قسمت کتاب‌شناسی، به قدر کافی با آثار او و نیز کتاب‌هایی که به معرفی آثارش

می‌پردازند، آشنا خواهند شد. امیدوارم این کتاب به منزله نخستین گام در مطالعه افکار هابرماس باشد.

زندگی و کار

مارتین هایدگر زمانی درباره ارسطو می‌گفت که همه آن چیزی که ما برای درک فلسفه وی لاجرم باید بدانیم این است که وی به دنیا آمد و کار کرد و مرد. خلاصه اینکه، برای درک فلسفه ارسطو لازم نیست که از همه جزئیات زندگی‌اش آگاه باشیم. یورگن هابرماس در ۱۹۲۹ به دنیا آمد. چند کتاب دارد که مهم‌ترین آنها عبارتند از نظریه کنش ارتباطی^۱ (1984, 1987a) و میان رفعیات و هنجارها (1996a).

با این همه اشتباه خواهد بود که معرفی زندگی هابرماس را به همین جا ختم کنیم، بی‌این کار اشتباهی مرسوم باشد. معمولاً در مباحث علمی و در بررسی زندگی موله بین کار، شخص و نگاهش به کار تمایز قائل می‌شویم. غالباً فلسفه، نظریه، علم کاملاً جداگانه در نظر گرفته می‌شوند: آنچه مهم است، تفکرات، بینش‌ها و حقایق است، اینکه چه کسی به این تفکرات و بینش‌ها و حقایق می‌رسد، در چه بستری به آنها دست پیدا می‌کند، کمتر اهمیت دارد. اگر آنها افراد راستی باشند، اندیشه‌هایشان نیز ظاهراً جهان‌شمول و غیرتاریخی خواهد بود. بنابراین کتاب‌ها و مقالاتی را درباره فیلسوفان و موضوعات فلسفی می‌خوانیم که معمولاً در مورد زندگی خصوصی‌شان مطالعه نمی‌کنیم. این موضوع در مورد هابرماس نیز صدق می‌کند. فقط در چند کتاب محدود، آن هم در کتاب‌هایی که آثار هابرماس را معرفی می‌کردند، به زندگی هابرماس توجه شده است. خود هابرماس نیز فقط به اختصار، در قالب مصاحبه‌هایش، از زندگی‌اش می‌گوید.^[۱]

هرچند که پرداختن به زندگی هابرماس چندان مد نظر نیست، اما در مفروضات^۲ این کتاب، شرح زندگی افراد مهم است. در وهله اول این کار دلیلی آموزشی دارد: درک آثار هابرماس تنها در صورتی راحت‌تر خواهد

شد که آنها را به زندگی و بستر سیاسی و فلسفی‌ای مرتبط سازیم که او در قالب آنها می‌نوشته است. دلیل مهم‌تری نیز برای پرداختن به زندگی هابرماس وجود دارد: در آثار او چیزی نیست که از بسترش تاثیر پذیرفته نباشد. کار هابرماس باید در قالب بسترهای مختلفی نظیر مباحث فلسفی، مباحث سیاسی در آلمان پس از جنگ جهانی دوم و داستان زندگی وی درک شود. بنابراین، در فصل‌های بعد برخی از اطلاعات مربوط به زندگی و کار هابرماس را در موقع لزوم ذکر می‌کنم.

با این حال، مهم است که کار هابرماس را به شرح زندگی‌اش تقلیل ندهیم. همچنین معتقدم که به سادگی نمی‌توان نوشته‌های هابرماس را با اشاره به بسترهای مشخص، فلسفی و سیاسی آثارش تبیین کرد. این مسئله نوعی تعین^۱ علی قوی کار به کمک بستر را بیان می‌کند، گویی آثار هابرماس پیشتر از اینکه بر روی کاغذ آورده شده‌اند، نوشته شده بودند. در عوض، معنا کردن کار هابرماس، از طریق گنجاندن آن در بستر خاص، نوعی عطف به ماسبق^۲ است و بر پایه ادراک پیش می‌رود. به نوعی، هر بستر، باز، فرض می‌شود. بستری خاص برای ما، به عنوان عامل، چگونگی تفسیر قابلیت‌های مشخص را بیان می‌کند. ما برخی از این قابلیت‌ها را به جای دیگری می‌پنداریم و لذا خود نیز بر بستر تاثیر می‌گذاریم.

با توجه به آنچه گفتیم، این سوال مطرح می‌شود که چه واقعیاتی در مورد زندگی هابرماس وجود دارد؟ وی در ۱۹۰۹ در شهر کوچک گومرسباخ^۳ از توابع کلن^۴ به دنیا آمد و در خانواده‌ای از سببه متوسط بورژوا رشد کرد. هابرماس فضای سیاسی خانه‌شان را چنین توصیف می‌کند: «نوعی هم‌نوایی طبقه متوسط با محیطی سیاسی که با آن کاملاً هم‌خوانی نداشت و در عین حال منتقد آن است.» (Horster and van eijen 1992, 77). در دوران کودکی و نوجوانی از وقایع مربوط نازیسم و جنگ جهانی دوم نسبتاً در امان بود. همانند سایر همسالانش، در اواخر جنگ به سازمان جوانان هیتلر^۵ پیوست و برای کمک به جبهه دفاع غربی عازم نبرد شد.

هابرماس لب‌شکری به دنیا آمده بود و این عارضه سبب می‌شود که فهم

1- determination

4- Cologne

2- retrospective

5- Hitler Jugend

3- Gummersbach

صحبت‌هایش برای شنونده دشوار باشد. وی در یکی از مقالات اخیرش، برای نخستین بار این مسئله را بیان کرده است. اعضای خانواده‌اش او را درک می‌کردند، اما وقتی به مدرسه می‌رفت دچار مشکل می‌شد. در این مقاله، هابرماس (2008, 15) می‌گوید که این تجربه کودکی شاید از جمله عواملی بوده که موجب شده است او به طرح رویکردی ارتباطی در جامعه و اخلاق بپردازد: «ناتوانی در برقراری ارتباط توجه‌مان را به نوعی جهان میانجی و نمادین و بدون مزاحمت دیگری معطوف می‌سازد، که همانند ایزه‌های فیزیکی درک‌شدنی نیستند» (ibid.) مشکل هابرماس در برقراری ارتباط وی را به ایده «قدرت زبان در ایجاد اجتماع» رسانید. در نظر هابرماس، زبان و ارتباطات موقعیتی مرکزی دارند، چرا که وی از طریق نظریه زبان و ارتباطات است که به نظریه اخلاق گفتمان¹ و دموکراسی مشورتی² می‌رسد. یک شیوه برای بیان این است که بگوییم این زبان و ارتباطات است که ما را به عنوان انسان تعریف می‌کند. انسان ناطقیم و این چیزی است که ما را به عنوان انسان، از انسان کارگر³ و انتصابی⁴ متمایز می‌کند.

هابرماس از تجربه دیگری در دوران کودکی‌اش نیز یاد می‌کند: جراحی‌ای که بلافاصله بعد از تولد روی وی صورت گرفت. وی می‌نویسد این تجربه به خوبی احساسات مربوط به وابستگی و استیلا⁵ و نیز حس مرتبط بودن تعاملاتمان به دیگران را در من بیدار کرد (ibid., 13). من به این موضوع علاقه‌مند نیستم که آیا واقعا این طور بوده است که هابرماس می‌گوید. میر؟ ارتباطی که هابرماس بین این تجربه و هسته مرکزی آثارش برقرار می‌کند، برایم جالب‌تر است: هر فرد موجودی اجتماعی است. ما در درون محیطی اجتماعی⁶ زاده می‌شویم و به آن چیزی بدل می‌شویم که مبادلات اجتماعی‌مان موجب می‌شود در نظایر آن به‌اجمال، ما انسانی اجتماعی⁷ هستیم. در آثار هابرماس، این مسئله حتماً با تأکید بر مفهوم بین‌الذهانی بودن⁸ نشان می‌دهد. مهم اتفاقاتی است که بین ما و ما روی داده و از این رو، تأکید بر زبان و ارتباطات است.

تا اینجا به دوران کودکی هابرماس پرداختیم. در ۱۹۴۵ بعد از فروپاشی آلمان نازی، ترس از نازیسم و هولوکاست را درک کرد. می‌گوید:

وقایع سال ۱۹۴۵ به انگیزه‌های سیاسی من شکل بخشیدند. در آن زمان آهنگ زندگی شخصی من و وقایع تاریخی عظیم با هم مقارن شده بود. از رادیو گزارش‌هایی از محاکمات نورنبرگ پخش می‌شد، در سینماها نخستین فیلم‌های مستند نمایش داده می‌شد، فیلم‌هایی درباره اردوگاه‌های کار اجباری. ایسن فیلم‌ها را امروز نیز می‌توانیم ببینیم. من مطمئنم که این تجربیات و انگیزش‌ها روند بعدی تفکراتم را تعیین بخشیدند.

(Horster and Van Reijen, 1992: 77f)

از نظر هابرماس شکست نازی‌ها به آزادی منجر شد. وی دموکراسی لیبرال موجود در فرانسه و ایالات متحده را فی‌نفسه موفقیت می‌انگارد. در این بهشت هابرماس از آنهایی که بی‌ثباتی و ضعف جمهوری وایمار را نتیجه دموکراسی لیبرال می‌دانند، راهش را جدا می‌سازد. همچنین خودش را در جرگه نسل بعدی قرار نمی‌دهد؛ نسلی که به دهه ۱۹۶۰ تعلق دارد و لیبرال دموکراسی را صرفاً نقایص استوار سرمایه‌داری می‌پندارد.

با این حال، دوره پس از جنگ جهانی دوم نیز موجبات ناامیدی هابرماس را فراهم ساخت. در جبهه سیاسی، این ناامیدی در فقدان مرز مشخص با گذشته نازی ریشه داشت. این مسئله به‌تواتر میان نخبگان دانشگاهی، سیاسی و نیز در بسیاری از حوزه‌های دیگر جامعه آلمان متشهود بود.

در طی این سال‌ها، هابرماس نخست در گوتینگن سپس در زوریخ و نهایتاً در بن فلسفه خواند. او فلسفه آلمان و جورج یونگ را به کارل مارکس می‌خواند. در ۱۹۵۴، تز دکترای خود را در مورد فلسفه فاشیسم شلینگ، ایده‌آلیست آلمانی، به پایان رساند. همچنین خواننده سرسخت آثار هایدگر بود. با این همه طولی نکشید که ناامید شد.

دلیل این ناامیدی فلسفه هایدگر نبود، بلکه به این دلیل بود که وی در مورد همکاری با نازی‌ها سکوت اختیار کرده بود و باز نه به این سبب که هایدگر

دچار اشتباه شده بود، بلکه چون او به اشتباهش اعتراف نمی‌کرد. بعد از اینکه نازی‌ها در ۱۹۳۳، به قدرت رسیدند، هایدگر به ریاست دانشگاه فرایبورگ منصوب می‌شود. به حزب نازی می‌پیوندد و در برخی از آثارش، فلسفه‌اش را به اندیشه‌های مرکزی نازیسم مرتبط می‌سازد. بعد از جنگ هایدگر همان کاری را کرد که بسیاری از آلمانی‌های دیگر انجام داده بودند: هیچ کاری نکرد. به سادگی سکوت اختیار کرد. اگرچه هابرماس هنوز هم هایدگر را از مهم‌ترین فیلسوفان قرن بیستم می‌داند، اما سکوت هایدگر او را به فلسفه‌اش بدگمان کرد. ناامیدی هابرماس از هایدگر سبب شد که هابرماس به استقلال بین فلسفه مولف و سیاست‌هایش قائل شود. در فلسفه هایدگر، هابرماس به مبنای حمایت سیاسی وی از نازیسم پی می‌برد. از آن پس، هابرماس بر این موضع پافشاری می‌کند که فلسفه همواره سیاسی است و باید نیز چنین باشد. در شرایط آلمانی، فلسفه باید انتقادی باشد و سیاست‌های رهایی‌بخش حمایت کنند. بعدها، هابرماس پساساختارگرایی نظیر یشل و کوژاک دریدا را متهم می‌کند که زمینه را برای محافظه‌کاری فراهم می‌کنند، چرا که برکردهایشان ظاهر افاقد بنیادهای انتقادی‌اند.

(Habermas 1987c; see also Kelly 1994; Thomassen 2006)

در دهه ۱۹۵۰، هابرماس به دلیل «سکوت» از فرهنگ سیاسی آلمان پس از نازیسم و هولوکاست، به فرهنگ سیاسی و نقش رسانه‌ها علاقه‌مند می‌شود. وی بعد از اتمام دوره دکتری روزنامه‌نگار می‌شود. هابرماس از ۱۹۵۶ تا ۱۹۵۹، در موسسه تحقیقات اجتماعی دانشگاه فرانکفورت، دستیار پژوهشی تئودور آدورنو بود. در دهه ۱۹۲۰، آدورنو در کنار ماکس هورکهایمر از بنیان‌گذاران موسسه مذکور بود. آنها به نسل اول مکتبی تعلق داشتند که بعدها به مکتب فرانکفورت معروف شد. نهایتاً هابرماس در زمره نسل دوم نظریه‌پردازان مکتب فرانکفورت شناخته می‌شود.

آدورنو و هورکهایمر در زمانی که نازی‌ها در مسند قدرت بودند، به دلیل یهودی بودن و گرایش‌های چپشان، از آلمان فرار می‌کنند، اما بعد از جنگ به آنجا بازمی‌گردند و به چهره‌هایی تاثیرگذار در حیات فکری آلمان

بدل می‌شوند. در فرانکفورت، هابرماس با نظریه اجتماعی ماکس وبر، امیل دورکهایم و نیز نظریه پردازان انتقادی نسل اول نظیر ارنست بلوخ، هربرت مارکوزه و والتر بنیامین آشنا می‌شود. با این همه، آدورنو تز فوق دکتری^۱ هابرماس را نمی‌پذیرد. بنابراین، وی به دانشگاه ماربورگ می‌رود و در آنجا با ولفگانگ آبندروت^۲ همکاری می‌کند. در این زمان، هابرماس دو پروژه درباره فرهنگ سیاسی و وضعیت حوزه عمومی در آلمان انجام می‌دهد.

در پروژه نخست، در کنار سایر محققان، به بررسی فرهنگ سیاسی دانشجویان دانشگاه‌های آلمان می‌پردازد (Habermas et al, 1961). بعدها، در اوایل دهه ۱۹۶۰، هابرماس درگیر بحث بر سر جنبش‌های اعتراضی ۱۹۶۷-۶۸ دانشجویان می‌شود. در پی انجام پروژه دوم، هابرماس تز فوق دکتری خود را با عنوان *دگرگونی ساختاری حوزه عمومی*^۳ (1989a) منتشر می‌کند. در فصل دوم به بحث دربارهٔ این موضوع برمی‌گردد. این کتاب تا حد زیادی در آلمان و فراتر از آن تأثیر می‌گذارد. هابرماس در این کتاب استدلال می‌کند که حوزه عمومی در ۱۸۸۰ در قهوه‌خانه‌های پاریس و لندن پدید آمد. هرچند ایده حوزه عمومی رها از قدرت هرگز در آلمان هیچ تأثیر پیدا نکرد، اما آرمانی ماندگار شد. اما تشخیص هابرماس در مورد سرریز سیاسی آلمان معاصر بیش از همه معروف شد. او استدلال می‌کرد منافع پولی گروه‌های ذی‌نفع بر حوزه عمومی تا حد زیادی تسلط دارد و سیاست به نوعی دموکراسی تدبیری^۴ تبدیل یافته است؛ دموکراسی‌ای که شهروندان بیش از آنکه مشارکت‌کننده‌ای باشند، تماشاچیانی منفعلند. در ۱۹۶۲، هابرماس در دانشگاه هایدلبرگ موقعی استعفا می‌دهد. وی بافت. در ۱۹۶۴ به فرانکفورت برگشت تا به عنوان استاد فلسفه و جامعه‌شناسی جایگزین هابرماس شود. از آن پس، نام هابرماس مترادف شد با نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت.

هابرماس تا ۱۹۷۱ در فرانکفورت با مباحث فلسفی مربوط به جایگاه نظریه انتقادی و علوم اجتماعی درگیر بود. وی هم منتقد آرای پوزیتیویست‌هایی نظیر کارل پوپر بود و هم منتقد اصحاب هرمنوتیک، کسانی مانند هانس

1- habilitation:

رساله‌ای است برای احراز شرایط استادی و تدریس در دانشگاه و اجازه ورود به کسوت استادی دانشگاه.

2- Wolfgang Abendroth

3- *The Structural Transformation of the Public Sphere*

گشورک گادامر. از نظر هابرماس، پوزیتیویسم و هرمنوتیک نمی‌توانند از علوم اجتماعی حمایت کنند و به نقد جامعه معاصر پردازند و نیز از ساختن مسیر عبور به سوی جامعه‌ای رهایی‌یافته^۱ ناتوانند. ماحصل این مباحث در دو کتاب نظریه و عمل^۲ (1988a) و معرفت و علایق بشری^۳ (1987b) انتشار یافتند. به موازات این آثار فلسفی، هابرماس در جنبش دانشجویی در آلمان نیز درگیر بود. نوشته‌هایش، من جمله دگرگونی ساختاری حوزه عمومی (1989a)، الهام‌بخش دانشجویان بود و او به نمایندگی از آنها سخن می‌گفت. اما این روند در ۱۹۷۶ دچار گسست شد. وی از تقاضاهای دانشجویان برای اصلاحات رادیکال جامعه و دانشگاه‌ها حمایت می‌کرد، اما در برابر تاکتیک‌هایشان محتاط بود. همانند دانشجویان، هابرماس نیز از نخبگان سیاسی، از جمله دبیرات‌های اجتماعی، انتقاد می‌کرد، اما فکر می‌کرد هنوز وقت آن نرسیده است که دانشجویان به طبقه پرولتاریای جدید، که در واقع طبقه انقلابی جدیدی بودند، بدل شوند. به نظر او، دانشجویان لاجرم باید متقاعد کنند تا با سایر گروه‌های موجود در جامعه، نظیر کارگران، نوعی ائتلاف تشکیل دهند. او از دانشجویان برای آنچه عمل‌گرایی^۴ می‌نامید، انتقاد می‌کرد. در نظر او، عمل برای خود عمل اتفاق افتاد است و لاغیر؛ علی‌الخصوص این رفتار در تغییر افکار عمومی موثر نیست. بنابراین، هابرماس فکر می‌کرد که باید افکار عمومی را متقاعد ساخت تا تغییر دائمی‌تری مدت‌تر در فرهنگ سیاسی به وجود بیاورند. نهایتاً دانشجویان به هابرماس تهمت زدند که از نظام دفاع می‌کند و هنوز هم تا حدی این تهمت دامن‌گیر او است. به‌رغم اینکه اعتراض دانشجویان پیامدی طولانی مدت بر فرهنگ و جامعه آلمان داشت، بالاخره خاموش شد (Habermas 1971, Chapters 1-3; 1981, parts 1-2).

از ۱۹۷۱ تا ۱۹۸۲ هابرماس خارج از مونیخ و در اشتارنبرگ^۵، عهده‌دار سمت مدیریت موسسه ماکس پلانک بود. در این دوران، هابرماس نظریه زبان خود را طرح و بر مبنای آن نظریه عقلانیت و کنش ارتباطی‌اش را پایه‌ریزی کرد.

در ۱۹۶۵، هابرماس در سخنرانی معارفه‌اش در مورد چرخش به سمت

زبان و ارتباطات سخن گفت. او می‌نویسد: «آنچه ما را ورای طبیعت می‌رساند، یگانه چیزی است که ما از ماهیتش آگاهیم: زبان. از طریق ساختار زبان است که خودمختاری و مسئولیت در ما معنا می‌یابد. نخستین جمله ما مشخصاً بیانگر نیت ما برای وفاقی جهان‌شمول و نامحدود است.» (Habermas 1987b, 314). من در فصل اول به این نقل قول برمی‌گردم. در این بخش می‌خواهم به ماهیت سازنده^۱ زبان پردازم. این کاربرد زبان است که ما را به عنوان انسان متمایز می‌کند. هابرماس با نگرشی که به زبان و نحوه استفاده از آن دارد، درمی‌یابد که هر زمان ارتباطی برقرار می‌کنیم، صریحاً می‌پذیریم که می‌توانیم به وفاقی جهان‌شمول و فارغ از قدرت دست یابیم. این همان مسئله غامض پراگماتیک عام است که هابرماس در تعدادی از نوشته‌های دهه ۱۹۷۰ خود، به توسعه آن می‌پردازد (Habermas, 2008a, 2001a). این اندیشه‌ای کاملاً ساده است که اگر ما از طریق زبان نسبت به مسائل می‌پرسیم، پس باید از طریق کاربرد زبان اخلاق را تشریح کنیم. بنابراین از نظر هابرماس، هر وقت از زبان استفاده می‌کنیم، اگر برای استدلال آزاد شرایط آرمانی^۲ را رسیدن به وفاقی عام و فارغ از اجبار ممکن می‌شود. هابرماس این شرایط را وضعیت^۳ آرمانی^۴ کلام^۵ تعریف می‌کند. وفاق عقلانی نتیجه این وضعیت است. این وضعیت^۶ آرمانی^۷ است که هر نوع وفاق عملی با آن قیاس می‌شود. بنابراین، نظریه انتقادی هابرماس با تحلیل زبان شروع می‌شود. وی معتقد است که نوعی معیار انتقادی آرمانی^۸ به نحوه کاربرد زبان وجود دارد. در پایان این دوره، هابرماس کتاب دوم^۹ خود، نظریه کنش ارتباطی^{۱۰} را در نهصد صفحه منتشر کرد. مهم‌ترین نظریات موجود در این کتاب از این قرارند: کنش اجتماعی^{۱۱} دو قسمت دارد: کنش^{۱۲} بزاری^{۱۳} و کنش^{۱۴} استراتژیک^{۱۵}. بر پایه کنش اجتماعی انسان می‌کوشد از جهان^{۱۶} سایر افراد برای رسیدن به اهدافش استفاده کند. نوع دیگری از کنش وجود دارد که در فهم متقابل ریشه دارد و کنش ارتباطی^{۱۷} نامیده می‌شود. دیگر اینکه نوعی از عقلانیت وجود دارد که عقلانیت وسیله^{۱۸} هدف نیست؛ این عقلانیت، عقلانیت

1- constitutive

4- instrumental action

2- ideal speech situation

5- strategic action

3- social action

6- communicative action

ارتباطی^۱ نامیده می‌شود. در این نوع از عقلانیت از طریق گفتمانی عقلانی، وفاق عقلانی حاصل می‌شود. عقلانیت به استفاده عمومی از خرد مربوط می‌شود و کیفیت ارائه دلیل است که عقلانیت نتیجه را تعیین می‌کند. نظریه دوم در امتداد نظریه اول مطرح می‌شود و این استدلال به مراتب پیچیده‌تر از آن چیزی است که در اینجا گفته شد. بنابراین، در فصل سوم به آن برمی‌گردم. در اواخر دهه ۱۹۷۰ و بعد از چند سال سکوت نسبی، هابرماس (۱۹۸۱) مجدداً به مباحث سیاسی آلمان وارد می‌شود. در این دوره مباحثی پیرامون تروریسم فراکسیون ارتش سرخ^۲ و قانون ممنوعیت اشتغال^۳ کمونیست‌ها در برخی از مشاغل خاص، نظیر معلمی در مدارس عمومی، مطرح می‌شد. در دهه ۱۹۸۰ هابرماس تا حد زیادی به مباحث عمومی، نظیر نافرمانی مدنی، موشک‌های هسته‌ای آمریکا در خاک آلمان (Habermas 1985) و بعدها هویت آلمانی و تاریخ و هولوکاست می‌پردازد. وجه مشترک همه این مباحث و نیز بحث‌های مربوط به اتحاد مجدد آلمان در ۱۹۸۹-۹۰ این سوال بود که چطور آلمان‌ها باید خودشان و تاریخشان را درک کنند. هابرماس (1989b, 1997) از این نظر دفاع می‌کرد که هولوکاست و گسست از نازیسم باید هسته مرکزی هویت سیاسی آلمانی باشد. این بحث با تجارب هابرماس در دوره پس از جنگ، ارتباطی آشکار دارد. علاوه بر این هابرماس می‌گفت هویت سیاسی آلمانی باید صرفاً سیاسی باشد. سیاسی بودن هویت آلمانی در بحث‌های مربوط به مشارکت در دهه ۱۹۹۰ نیز اهمیتی مشابه دارد. منظور هابرماس این است که در جامعه‌ای کثرت‌گرا و مدرن، مثل آلمان، نمی‌توان بر پایه هویتی ذاتی نظیر قومیت، فرهنگ و نژاد آن اعضای جامعه را منسجم ساخت (۱۹۹۷). بلکه باید از طریق فرهنگ سیاسی مشترک میان اعضای جامعه انسجام ایجاد کرد. هابرماس در این زمینه ما را با مفهوم «میهن‌پرستی قانونی»^۴ ارجاع می‌دهد. خلاصه اینکه، آنچه سبب می‌شود که اعضای جامعه منسجم شوند، همانا تبعیت از فرهنگ سیاسی مشترکی است که در ارزش‌ها و اصول مندرج در قانون اساسی تجلی یافته است (1996a: 500).

هابرماس در کتاب نظریه کنش ارتباطی، به طرح نظریه کنش ارتباطی و

عقلانیت در قالب نظریه اخلاق گفتمان می‌پردازد. به این سوال هابرماس که «حق هنجاری چیست؟» از منظر یک فیلسوف به‌سادگی نمی‌توان جواب داد، بلکه پاسخ به آن از طریق گفتمان‌های اخلاقی موجود در بین افراد واقعی ممکن می‌شود. یعنی افراد باید در شرایطی عاری از نابرابری، دستکاری^۱ و مانند این، به بحث بپردازند. نتیجه این بحث، وفاق عقلانی^۲ خواهد بود (Habermas, 1990).

از دهه ۱۹۸۰ به این سو، هابرماس طرح نظریه‌اش درباره سیاست، قانون و دموکراسی را آغاز کرد. این بدان معنا نیست که پیش از این دغدغه سیاست نداشته است، بلکه برعکس، او در کتاب میان واقعیات و هنجارها (۱۹۹۶) نظریه اخلاق گفتمان خود را در قالب دموکراسی مشورتی مطرح می‌کند. در فصل پنجم به این موضوع می‌پردازیم. ایده مرکزی دموکراسی مشورتی^۳ مانند ایده اخلاق گفتمان است. آنهایی که از هنجارها (اخلاقی یا قانونی) تبعیت می‌کنند، باید مولفان^۴ آن هنجارها انگاشته شوند. در یک کلام، خود مختاری خود را از قانون‌گذاری عقلانی دانسته می‌شود. عقلانیت از این واقعیت ناشی می‌شود که تصمیمات از طریق مشورت‌ها یا گفتمان‌هایی رها از سلطه اخذ شوند. در امر مشورت، حوزه عمومی از جایگاهی کاملاً محوری برخوردار است. در واقع «کلیشه عمومی خرد آن چیزی است که در سراسر نوشته‌های هابرماس، از کنش ارتباطی و عقلانیت در حوزه عمومی گرفته تا اخلاق گفتمان و بعد از آن تا دموکراسی مشورتی، مشهود است.

در ۱۹۹۴، هابرماس از فرانکفورت کنفرانس^۵ کنفرانس کرد، هر چند کماکان به عنوان استاد بازنشسته آنجا فعالیت می‌کند. او به هیچ‌وجه از کار کردن دست نکشیده است و هر سال به منظور ارائه کنفرانس به نقاط مختلف جهان سفر می‌کند و به‌تناوب کتاب‌هایش را منتشر می‌کند. وی همچنین به مباحث عمومی نیز پرداخته است؛ مباحثی نظیر اتحادیه اروپا، حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر و جنگ موسوم به جنگ علیه تروریسم، جنگ در عراق و نظم نوین جهانی و بسیاری از مسائل دیگر (Habermas 2003b; 2006a-b; 2009). هابرماس طی ۵۰ سال نمونه‌های روشنفکری عمومی بوده است.